

سیاست حافظه، حافظه فرهنگی و ترومای فرهنگی در تاریخ معاصر ایران

سعید ذکایی^۱، مسیحا والا^۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۱۷، تاریخ تایید: ۹۸/۱۰/۶

چکیده

سیاست‌های حافظه با به کارگیری از حافظه فرهنگی بدست می‌آیند و در جهت یادآوری به کار گرفته می‌شوند. سمبل‌ها، یادبودها، جشن‌ها، نقاشی‌های دیواری، پوسترها و عزاداری‌ها و نوشته‌ها را حافظه فرهنگی می‌نامند که به بازسازی حافظه‌ای کمک می‌کند. ایزه‌ها و فضاهای عمومی این پتانسیل را در خود دارند تا سیاست‌های حافظه را بازسازی کنند و در نتیجه برای یادآوری‌های جمعی به کار بسته می‌شوند؛ لیک، در این فرآیند روایت بخش‌هایی از گذشته تاریخی حذف می‌شود. این گونه دستکاری در یادآوری گذشته منجر به فراموشی جمعی می‌شود. در زمان حاکمیت پهلوی و همچنین دولت‌های پسا انقلابی در ایران، اصرار جهت یادآوری گزینشی از تاریخ به آفرینش وسواس‌های حافظه‌ای^۳ انجامیده است. یادآوری جمعی حاکی از فراموشی جمعی نیز هست. فراموشی استقرار یافته در روایت از گذشته تاریخی میان معنی و هویت سازی شکاف ایجاد می‌کند و کنشگران اجتماعی را در مواجهه با دولت به چالش می‌کشد. این امر توانایی ایشان را در روایت از خود ملی^۴ زائل و جامعه را مبتلا به ترومای فرهنگی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: سیاست حافظه، حافظه فرهنگی، یادآوردن، فراموشی، ترومای فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ هیئت علمی و معاونت پژوهشی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی

Saeed.zokaei@gmail.com

۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، نویسنده مسئول

masiha.vaala@gmail.com

3 Memory obsession

4 National-self

مقدمه

دولت‌ها برای دستیابی به مشروعیت و پایداری ارتباط خود با ملت، از سیاست‌های حافظه‌ای بهره می‌برند و به ایجاد حافظه‌های فرهنگی در جهت استخراجی نو از گذشته مشترک می‌پردازند. در پی ایجاد هویتی مشترک، حاکمیت‌ها با بهره‌گیری از فضاهای جمعی و عنصرهای مادی به ایجاد یادبودها و سنت‌های یادبودی می‌پردازند. همین‌طور، حفظ یادبودهای مربوط به افتخارات میهنی اهمیت توجه به گذشته را بیشتر کرد و در پی آن دولت-ملت‌های مدرن به گسترش سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای و بهره‌گیری از سمبل‌ها و یادواره‌ها همت گماشتند. این ممارست‌ها نخستین بار در اروپای غربی رایج شد. در راستای اهمیت بازنمایی گذشته در حال، در سال ۱۷۸۹ ارج نهادن به یادآوری انقلاب فرانسه به رسمیت شناخته شد و نام‌گذاری روزی به نام باستیل به عنوان روز ملی در فرانسه پس از نود سال از آن اتفاق تاریخی و یادبود آن در تقویم این کشور پایه‌گذاری شد (هابزبام، ۱۹۸۳: ۲۷). در اروپا و بالاخص انگلستان، استفاده از مجسمه‌ها و یادبودهای قهرمانان ملی از نیمه قرن هجدهم، گذار از یادبودهای مذهبی را به یادبودهای سکولار تسهیل کرد و دوری از گفتمان دینی را شدت بخشید؛ ظهور یادبودهایی که به ایجاد دانشی مشترک بر مبنای یادآوری‌ها در عصر مدرن ساختار بندی شده بودند. همان‌طور که ازوف اشاره می‌کند: برآستی وقوع انقلاب‌ها اهمیت بهره‌گیری از ایلمان‌های یادگیری^۱ را بشدت تغییر داد و حفظ یادبودهای مربوط به افتخارات میهنی را پیش از پیش متمرکز بر گذشته کرد (ازوف، ۱۹۸۸: ۱۹۹). در قرن نوزدهم نیز، رومان‌تیسسیسم، خود با استفاده از اشکال بر روی اشیاء مختلف یادبودی از جمله سکه‌ها، مهرها و حتی سوغاتی‌ها تأثیر گذاشت و بهره‌گیری از یادواره‌ها را چندین برابر کرد (الیک، ۱۹۹۸: ۱۱۵). همچنین جنگ جهانی اول به عنوان امر مدرن و یادآوری آن بارقه‌های اشکال متفاوت در روایت از گذشته را عینیت بخشید (بنیامین، ۱۹۶۸). تا آنجا که، موزه‌ها و نمایشگاه‌ها مبدل به مکان‌هایی شدند که بازنمای اقتدار و توانمندی حاکمیت‌ها و یا مظلومیت و یا ایثار ملت‌ها شدند.

طی دوره‌های تاریخی، فرهنگ حافظه در رابطه میان دولت و ملت و همچنین حافظه فرهنگی در میراث قابل دسترس برای ملت، تحت تسخیر گفتمان‌های متفاوت قرار گرفته و جریان‌ساز یادآوردن و فراموشی‌های گزینشی می‌شوند. در تشریح از روش‌مندی سیاست حافظه

می‌توان گفت که تجربه‌ای سوژه‌مند در اختیار حاکمیت است و اینکه "چه کسی می‌خواهد چه کسی، چه و چرا و چیزی را به یاد آورد" اهمیت پیدا می‌کند (کانفینو، ۱۹۹۷). سیاست‌های حافظه‌ای مستقر، زبان صحبت از گذشته را تحت کنترل قرار می‌دهند و هدفمند می‌سازند. به طوری که، دسترسی به حافظه با وساطت فرهنگ در فضای عمومی و فضای خصوصی، بارور سیاست‌گذاری‌های مشخص نهادهای سیاسی مسلط می‌شود. به گفته زارکا (۱۹۹۴) "اگر حیطة حافظه جمعی گسترده و متنوع است، ساختار بندی شده نیز هست" (زارکا، ۱۹۹۴: ۸۷). حافظه‌های جمعی در پیوند با سیاست حافظه طراحی شده از جانب حاکمیت و در ظرف‌های گروهی بازساخت می‌شوند. دولت‌ها با برجسته کردن بخشی از واقعیت تاریخی و فاصله گرفتن با بخش‌های دیگر اتفاقات تاریخی، از اهمیت دستاوردهای همه گروه‌ها و جمعیت‌ها در ساختن گذشته، پرهیز می‌کنند. نهایتاً این قدرت حاکمیت است که سعی در ایجاد مرزهایی برای تک حافظه جمعی کرده و آن را عملیاتی می‌کند. همانطور که اسمیث (۲۰۰۱) می‌گوید: "در روزگار ما، میهن به سازمانی از هنجارهای اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است، و میهن پرستی و ایدئولوژی در همه جا حاضر" است (اسمیث، ۲۰۰۱: ۱۹۵). حاکمیت پهلوی و دولت‌های پساانقلابی در ایران، جهت ایجاد حافظه عمومی به انتخاب گزینشی از گذشته مشترک پرداخته‌اند تا مشروعیت حاکمیت خود را ایجاد و همچنان تعهدات ملی‌گرایی را برای ملت بیافرینند. این حاکمیت‌ها با گزینش از یادآوری‌ها و جریان‌سازی فراموشی‌های جمعی هریک در ایجاد انقطاع از گذشته تاریخی و ایجاد ترومای فرهنگی موثر واقع می‌شوند.

مبانی نظری

الف) حافظه فرهنگی

هالباکس مسیر مهمی در فهم ما از پیوندهای حافظه با اجتماع، مشارکت در فهم گذشته از طریق یادبودها و همچنین ردهای حافظه‌ای^۱ ایجاد کرد. لیکن، موفق نشد از لحاظ تئوریک، شیوه ارتباطی میان حافظه فردی و حافظه گروهی را روشن سازد. مبحث حافظه در نوشته‌های هالباکس بر دو سطح متفاوت همپوشانی دارد. نخست، حافظه فردی است که تحت تأثیر اجتماع شکل می‌گیرد. دیگر اینکه، ردهایی از گذشته غالباً از طریق یادگیری‌ها به بازساخت گذشته کمک می‌رسانند. هالباکس در کتاب نقشه برداری افسانه‌ای از مکانهای مقدس، به

بررسی مناسک و نشانه‌ها می‌پردازد، اما همچنان محل ورودش برای تحلیل، گروه است. از دید او، یک مکان و یک زمان اتفاق مشترک تاریخی را برای گروه‌ها مشخص و تفسیر آن را ممکن می‌سازد. این خود، مشخصاً تمایز بین گروه‌ها را موجب و حیاتشان را در گرو فهم مشترک از گذشته‌شان امکان پذیر می‌سازد. همچنین هالباکس به بومی کردن حافظه جمعی درجا، فضا و مکان در تحقق پذیری یادآوردی اصرار می‌ورزد و آن را "ضروری فهم تاریخی" می‌داند (هالباکس، ۱۹۹۲: ۱۲-۲۰۹) لیکن، همانطور که کانرتون می‌گوید: "هالباکس به گونه‌ای حافظه جمعی را جاری در تاریخ نشان داد و با عدم ارائه توجیه تئوریک، امتداد آن را در چند نسل آتی عقیم کرد" (کانرتون، ۱۹۸۹: ۳۸).

جین آسمان (۱۹۹۵) با اشاره به اهمیت دو نوع حافظه ارتباطی^۱ و حافظه فرهنگی در شکل‌گیری حافظه‌های جمعی، اولی را در رابطه نزدیک و بدون واسطه و دیگری را حافظه‌ای می‌داند که با فاصله، از طرق واسطه‌ها محقق می‌شود. وی اذعان دارد که: "بر مبنای آنچه نیچه می‌گوید، همانگونه که در جهان حیوانات، برنامه‌های ژنتیکی ضامن ابقاء گونه‌های حیوانی است، انسان‌ها نیز همواره می‌بایست واسطه‌هایی برای نگهداری از طبیعت خود طی نسل‌ها داشته باشند" (آسمان و زاپیلاکا، ۱۹۹۵: ۱۲۶). او بر این باور است که برخلاف اصوات کلمات و جلوه‌ژست‌ها، حافظه فرهنگی با ثبات و فرا موقعیتی است. می‌تواند از موقعیتی به موقعیت دیگر منتقل و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده شود. آلایدا آسمان با دسته‌بندی متفاوتی از انواع حافظه، مسیر را برای محققین مطالعات حافظه باز می‌کند. وی در مقاله‌اش با نام به نمایش درآوردن گذشته، باور به اینکه حافظه تنها از یک مسیر مشخص شکل بگیرد را غیر قابل تأمل و می‌شمارد. او بر این باور است که چیزی که در واقع اولین دلیل شکل‌گیری حافظه را به صورت غیر فردی می‌تواند ایجاد کند، چیزی جز پتانسیل‌های موجود در حافظه فردی نیست. فرهنگ‌ها را شاید بتوان به عنوان استراتژی‌هایی نظام‌مند و بسیار پر جزئیات تعریف کرد که در برابر تجربه کلی زوال و فراموشی به کار گرفته می‌شوند. از نظر آلایدا آسمان، انسان‌ها تنها از طریق تجربه زندگی خود، حافظه‌شان را شکل نمی‌دهند، بلکه حافظه‌شان را از طریق تعامل، ارتباط برقرار کردن، شناسایی کردن، یاد گرفتن و مشارکت کردن، بدست می‌آورند. وی در دسته بندی از انواع حافظه، آن را به چهار نوع فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تقسیم می‌کند. انتقال فرهنگی از گذشته بصورت نامحدود و مستمر به تولید معنا دست می‌زند و در

1 Communicative memory

اینجا کنشگر اجتماعی در یک سطح مذاکره سه گانه‌ای از خود، گذشته و ابژه قرار می‌گیرد. جین آسمان نیز از حافظه فرهنگی به عنوان "منبعی جمعی در متمایز ساختن موضوعات مقطوع در زمان" نام می‌برد (آسمان وزاپیلاکا، ۱۹۹۵: ۱۳۰). می‌توان گفت که تنها با میانجی‌گری فرهنگ، ارتباطی میان جهان اجتماعی و فرد به وجود می‌آید. طی این مسیر فرد در بطن فهم از گذشته خود با توسل به معرف‌های فرهنگی که شاید بتوان مفهوم "ساختار ارتباطی" را به آن داد با جهان اجتماعی مرتبط می‌شود. واسطه‌های فرهنگی، ماهیت‌بخش این شکل از حافظه می‌شوند و در تعیین ابعاد هویتی فرد بسیار کارساز می‌افتند. بنابراین حافظه فرهنگی با "بکارگیری حافظه از یک سو و اجتماع‌المان‌های فرهنگی از سوی دیگر" شکل می‌گیرد (ارل، ۲۰۱۰: ۴).

ب) فراموشی جمعی

دانش مشترک از گذشته در تصرف دوگانه‌ی یادآوری و فراموشی است. یادآوری با تصرف حافظه و فراموشی در به تعلیق آوردن یادآوری، هر دو در ایجاد بر ساخت‌های حافظه مشارکت می‌ورزند. به زبانی دیگر، چنانچه ارتباط میان واسطه‌های فرهنگی و یادآوردن منقطع یا منحل شود، فراموشی ظهور می‌یابد. از این رو، می‌توان گفت که فراموشی انتهای یادآوردی است و می‌تواند بر پایه تمایلات فردی یا گروهی برای ارجحیت سیاست‌گذاری‌های گزینش شده باشد. به این شکل که هر آنچه تشویق به یادآوردن نشود، به فراموشی سپرده می‌شود و یا هر آنچه فراموش شود، آن چیزی است که یاد آوردنش منفعت برخی از افراد یا گروه‌های جامعه را کم رنگ کرده و یا از میان برمی‌دارد. همانگونه که ایروین زارکا (۱۹۹۴) می‌گوید "زمانی که ما از یادآوردن اجتماعی سخن به میان می‌آوریم حاکی از فراموشی (غیبت) ملاحظه شده‌ای نیز هست، فراموشی جمعی همچون یادآوردن جمعی، تاریخ خود را دارد" (ایروین زارکا، ۱۹۹۴: ۱۱۶). عمکرد یادپاری‌ها و بهره‌گیری از واسطه‌های فرهنگی بخصوص توسط گروه‌ها، مولد فراموشی‌های جمعی هستند و دوگانه‌های یادآوری و فراموشی را در جهت خلاف یکدیگر به حرکت در می‌آورند. فراموشی‌های جمعی از خلاءهای حافظه‌ای^۱ تغذیه می‌کنند و در طی زمان از فقدان بازنمایی گذشته ادامه حیات می‌یابند و این خود نشان از عدم حضور برخی از یادپاری‌ها در سیاست‌های حافظه‌ای حاکم است.

فراموشی‌های جمعی، خارج از توانایی گروه‌ها و محقق شدن آن نیازمند نهادهای سیاسی است. عموماً، حاکمیت‌ها با نابود سازی یا کم توان‌سازی یادگیری‌هایی که به مدد آن یادآوردن اتفاق تاریخی ممکن می‌شود، به ایجاد خلاءهای حافظه می‌پردازند. در این باب، حافظه جمعی به بخشی از آپاراتوس معنی‌سازی در حوزه فرهنگ مبدل می‌شود. همانطور که هیمو و پلتنن (۲۰۰۳) اشاره می‌کنند "کشمکش‌های سیاسی در رابطه با اینکه چه چیز به یاد آورده شود و چه چیز فراموش شود تا به امروز ادامه داشته است. اما سوال از اینکه چرا باید به یادآورد و یا فراموش کرد، به ندرت مورد بحث قرار گرفته است (هودکین و رادستون، ۲۰۰۳: ۴۴). اهداف دولت‌ها در سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای به شکلی عمیق تر، شئونات من اجتماعی و خود ملی را طی زمان تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این رو، بهره‌گیری و بهره‌مندی از فرهنگ در جهت بازسازی گذشته، اگر چه در راستای انسجام ملت و در جهت توافقی آینده نگرانه است، لیکن دولت‌ها با به کارگرفتن نهادهای سیاسی و جریان‌سازی‌های ساختگی فرهنگی، در جهت توسعه روندی ویژه در یادآوردی گذشته تاریخی، مشوق خوانشی یکپارچه از گذشته می‌شوند. همانگونه که آلایدا آسمان (۲۰۱۶) نیز به اهمیت نهادهایی اشاره می‌کند که برای یادآوری در خدمت ساختار سیاسی و اقلیت مسلط قرار می‌گیرند، "یادسپاری بشدت نیازمند تلاش تعداد قابل ملاحظه‌ای از نهادها و بطور جدی رسانه هاست" (آسمان، ۲۰۱۶: ۳۶). بهره‌برداری از یادگیری‌هایی توسط حاکمیت‌ها، کادرهای یادآوردن را توسط کنشگران اجتماعی تنگ تر می‌کند. به این شکل که آنچه در بدو امر یادآوردنش محکوم یا سرکوب می‌شود، آن چیزی است که رفته رفته به فراموشی سپرده خواهد شد. سیاست‌های حافظه منتخب، توسط حاکمیت‌های پسانقلابی، در راستای حفظ آرمان‌ها، ایجاد گفتمان‌هایی متناسب در راستای اهداف انقلاب و شکل دادن به هویت‌های پسانقلابی، به ایجاد الگوهای فرهنگی جدید اجتماعی می‌پردازند و پرورش عاملین اجتماعی‌ای که دانشی محدود و قالبی از گذشته دارند، هدف سیاست‌گذاری آنان واقع می‌شوند. جنبش‌های ایدئولوژیکی از طرف حاکمیت، تحت کنترل باز تخیل از گذشته است.

ج) ترومای فرهنگی

در این مکانیزم، معانی پیوسته از طریق مکانیزم‌های فرهنگی در حال تولید و توسط افراد و یا گروه‌ها، برای ابقای هویت‌شان مورد بازرسی و بازسازی قرار می‌گیرد. یادگیری‌ها به نوعی

متضمن ایجاد تاریخی نو هستند. یادگیری‌ها به گونه‌ای تشویق کننده و یا تکذیب کننده فهم ما از اتفاقات اجتماعی هستند. هر آنچه را که زاده فرهنگ و یا بطور ابجکتیو، نمود آن باشد بخشی از تولید تاریخی محسوب می‌گردد (پیرسون، ۱۹۹۹). حتی در غیر سیاسی ترین شیوه‌های بازنمایی نیز، ما تحت تأثیر الگوهای پنهان در تفسیر دنیا و زندگی روزمره هستیم. از این رو فرهنگ‌های بصری بکارگرفته توسط سیاست حافظه جز تأثیرگذارترین اِلمان‌ها در خلق پیوستگی‌های هویتی هستند.

در واقع این گروه‌های حاملین هستند که با جای‌گیری در وضعیتی مشخص و در ساختار خاص اجتماعی با توجه به داشتن کالاهای مطلوب و یا علاقه‌مندی‌های مادی خود به معناپردازی دست می‌زنند. این گروه‌های حامل هستند که بویژه سعی در ایجاد هویت‌های متنوع هستند و وابسته به ابعاد بازنمایی و نسلی، متغیر عمل می‌کنند. حاملین بیولوژیک تروما بالقوه حاملینی هستند که از طریق حافظه در معرض تروما قرار می‌گیرند. همانگونه که وبر (۱۹۷۸) در کتاب جامعه‌شناسی دین نیز می‌گوید: گروه‌های حامل، فاعلین جمعی فرایند تروما هستند (وبر، ۱۹۷۸: ۴۶۸). ترومای فرهنگی پروسه‌ای از اتفاق تا رخداد است که از حضور تروماها و یا اتفاقات داغ تاریخی دردناک تا ظهور آشفتگی از معانی زاده می‌شود؛ رخدادی که شکنندگی فرهنگ‌سازی‌های حافظه‌ای مسلط و متزلزل بودن هویت تاریخی اجتماعی را نمایان می‌سازد. همانگونه که آیرمن (۲۰۰۸) اذعان دارد:

"نظریه ترومای فرهنگی به ما این امکان را می‌دهد که بروی بیش از یک پدیده تمرکز کنیم، جدای از اینکه آن پدیده به تنهایی چقدر قدرتمند باشد. از این نگاه، فرد می‌بایست از "پتانسیل ترومازا" در ارتباط با مجموعه‌ای از پدیده‌ها سخن براند، بدان ترتیب که شماری از اتفاقات که به عنوان یک مجموعه تجربه و می‌توان از انباشت "پتانسیل‌های تروماتایز" در رابطه با مجموعه‌ای از اتفاقات سخن گفت، به طوری که گزیده‌ای از اتفاقات به نشانه مجموعه‌ای بهم پیوسته از روایت با اعتباری تجمع یافته در ترومای فرهنگی نتیجه می‌دهند" (آیرمن، ۲۰۰۸: ۱۶۳).

ادامه‌پذیری اتفاقات گزینش شده از طریق سیاست‌های فرهنگی طی فرایندی تاریخی سیاسی در ترومای فرهنگی انعکاس می‌یابد. در این رخداد، موازنه انسجام جمعیت‌ها و گروه‌ها در جامعه پیرامون امری واحد، به هم می‌ریزد و پیگیر آن توانمندی جمعی شدن زیر سوال قرار می‌گیرد. همانطور که آیرمن نیز اشاره می‌کند "ترومای فرهنگی بحرانی از آشفتگی میان هویت و معنی، در گروه‌هایی از مردم است که به انسجام نسبی رسیده اند" (الکساندر و

همکاران، ۲۰۱۱: ۶۱). وی این نوع از آشفتنگی را پارگی در اساس جامعه می‌داند. اتفاقی که طی زمان، پیوند گروه‌ها و اجتماعات با دولت و حاکمیت را سست کرده و معادلات فرهنگ‌های حافظه‌ای را ناهمگون و شکننده می‌سازد. این شکنندگی خود پیش‌نیازی در جهت تحقق ترومای اجتماعی است، ترومایی که جمعیت‌ها را در مواجهه با مقوله "جمعی بودن" در تنگنا قرار می‌دهد و شمایل دولت-ملت‌ها را می‌خراشد.

مرور پیشینه

حافظه جمعی و تحقیقات مرتبط با آن، عمر چند دهه‌ای در آکادمی غربی دارد. لیکن، مطالعات حافظه به عنوان شاخه‌ای علمی با حضور تئوری‌های منسجم و تنظیمات متدولوژیک، در دهه آخر قرن بیست و یکم ایجاد شده است. از این جهت نمی‌توان انتظار داشت که ادبیات غنی‌ای پیرامون آن در ایران شکل گرفته باشد. اما می‌توان به خرده ادبیاتی اشاره کرد که درباره حافظه جمعی و یا بررسی پس‌آیندهای فرهنگی مقولاتی همچون انقلاب انجام شده است. تأکید می‌شود که الزاماً پرداختن به گذشته و یا تاریخ آن نمی‌تواند تولید کننده متنی علمی در باب مطالعات حافظه باشد. تنها با ابزار تئوریک و متدولوژی در مطالعات حافظه است که می‌توان ادعان داشت تحقیقی در باب مطالعات حافظه انجام شده است (کانفینو، ۱۹۹۷) (ردریگر و همکاران، ۲۰۰۸).

نقش سیاست حافظه در ایجاد تاریخ رسمی توسط کتب درسی متعاقباً توجه بسیاری را جلب کرده است. در مطالعه‌ای که جمعی از معلمین استان خراسان در مورد کتاب‌های تاریخی، به تدوین جمشید نوروزی در سال ۱۳۸۳ داشته‌اند، عدم رضایت دانش‌آموزان از محتوای کتاب پیگیری شده است. نتایج بدست آمده نشان می‌دهند که عدم رضایت از عناوین و مطالب ذکر شده در کتاب‌ها به شکلی جدی توجه دانش‌آموزان را یادآوری‌ها و فراموشی‌های گزینشی در تاریخ رسمی که نهایتاً به تولید حافظه‌ای رسمی منجر می‌شود، جلب کرده است. اگر چه این تحقیق به شکل تحلیلی انجام نشده است، اما گزارشی کیفی از درجه آگاهی دانش‌آموزان خراسانی نسبت به فراموش شده‌ها در کتب درسی تاریخ است. انجام این تحقیق، توسط معلمین خراسانی خود صحنه‌ای بر اهمیت بررسی و پژوهش در باب فراموش شده‌هاست. تعقیب دریافت این دانش‌آموزان نشان‌دهنده تشخیص دانش‌آموزان از ابر روایت‌هاست که متعاقباً می‌تواند در جهت دورنگه داشتن صداها و گروه‌های دیگر و همچنین منافع اقلیت حاکم باشد.

از این جهت آگاهی آنان پیوند تفکیک‌ناپذیری را با مقاومت در مقابل گفتمان حاکم از اتفاقات گذشته و هویت ملی‌شان می‌کند. ذکاوی نیز در مقاله مطالعات فرهنگی و مطالعات حافظه در باب اهمیت حافظه فرهنگی در بررسی تولیدهای گفتمانی و هویت‌های گروهی می‌پردازد. وی با معرفی زمینه‌های حافظه فرهنگی و کارکردهایش اشاراتی در باب اهمیت این شاخه و استفاده از تئوری‌های مربوط به آن را متذکر می‌شود.

بررسی حافظه رسمی یا به قولی دیگر، شناسایی رد پاهای حافظه‌ای که از طریق حاکمیت در ایجاد فهمی یگانه از گذشته، ایجاد می‌شود. در ادبیات انگلیسی زبان، انجام گرفته است. هگی رام (۲۰۰۰) طی مقاله‌ای در مجله ملت و ملی‌گرایی، به بررسی روایت‌های ملی‌گرایی در زمان پهلوی و جمهوری اسلامی در کتب درسی می‌پردازد.^۱ وی در این بررسی، به طرفدارانه بودن روایت رسمی در تجربه یادآوردن بخشی از تاریخ و فراموشی از سوی دیگر اشاره دارد. به نظر می‌رسد، نویسنده براین باور است که تاریخی رسمی در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی با پناه بردن به روایت‌های افسانه‌ای، از ساختارهای تکاملی یکسانی بهره‌مند و همچنین تناسب‌ها و مستندات به شکلی یکسان ارائه می‌شوند و این در حالیست که در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی، تنها نشانه‌های مذهبی به آن اضافه می‌شود. در نتیجه، می‌توان به این دریافت رسید که طی دوره‌های قبل و بعد از انقلاب، محدوده به یادآوردن‌ها و یا تخطی از آن در حافظه رسمی به شکل‌های فورماتیو یکسانی بوده است. این بررسی، به کنه ساختار آموزشی تاریخ در صده اخیر و به طور مشابه شکل دادن حافظه پرداخته و کمک بسیاری در فهم از گفتمان مستقر در حافظه رسمی برای آموزش و هدایت ایرانیان می‌کند.

راکسان ورزی در مقاله روبرو شدن با آینده^۲ به بررسی آثار چندی از هنرمندان مهاجر و تأثرات تجربه زندگی روزمره در ایران در خلق اثر هنری می‌پردازد. گرچه رویکرد انسان‌شناسانه او در ارتباط با امر بصری، جالب به نظر می‌رسد، اما تحلیل او از آثار هنری هنرمندان مذکور، به گونه‌ای خود طرح واره‌ای ایدئولوژیک و غیرعلمی به نظر می‌رسد. وی با بهره بردن از اندیشمندانی چون زنتاگ و همچنین تئوری دلوز و گوتاری به ارتباط صورت، قدرت و تئوری اجتماع می‌پردازد. همچنین، ورزی (۲۰۰۶) در کتاب روح‌های مبارز^۳، اهمیت نقاط سازش نسل

1 RAM, H. (2000) The immemorial Iranian nation? School textbooks and historical memory in post-revolutionary Iran sand Nationalism 6 (I), p. 67-90.

2 Varzi R Facing the Future: The Artistic and Diasporic Artlife of the Iran-Iraq War

3 Varzi R., (2006). Warring Souls: Youth, Media and Martyrdom in Post-Revolution Iran. London and Durham: Duke University Press.

پسا انقلابی با اهداف انقلاب و سیاست‌های جمهوری اسلامی را برمی‌شمارد. اینکه جامعه پسانقلابی در چه جوانبی با بهره‌گیری از فرهنگ‌سازی مسلط با سیاست‌های غالب فرهنگی و اجتماعی بپیوندد و در چه درجاتی مستقل و یا ستیزه جو عمل کند، مشخصاً می‌تواند دریچه‌های جدیدی را در فهم از جنگ‌های گفتمانی ایجاد کند. همچنین وی در این کتاب تجربه زیسته جوانان بعد از انقلاب اسلامی را به تصویر می‌کشد. وی با استفاده از روش انسان‌شناسی به بررسی تأثیر مطبوعات در فضای شهری و شکل گرفتن نفرت‌ها و تلاش برای مقابله با هژمونی‌های مستقر را در افراد مورد پژوهش نشان می‌دهد. گرچه جامعه مورد بررسی او، جوانان شمال شهر تهران هستند اما از نوعی باور شیعی- عرفانی در میان جوانان سخن می‌گوید. این اثر نتوانسته از لحاظ علمی رویکرد مناسبی را برای تحلیل برگزیند و تنها می‌تواند نمونه مناسبی از (انسان‌شناسی غیر سنتی) با پرداخت‌های مشخصی از تولیدات و محصولات رسانه‌های بعد از انقلاب اسلامی باشد. همچنین، وی در بررسی خود، به نمایه‌هایی از جمله ارتدوکسی دینی، بالارفتن میزان استفاده از مواد مخدر و ناهنجاری‌های اخلاقی به موازات سیاست‌های شهری- غیر شهری و سیاست‌های جمهوری اسلامی پرداخته است. بهره‌مندی وی از اشعار و عرفان صوفی در تحلیل از عملکرد جوانان، تک بعدی نشان دادن سیاست‌های جمهوری اسلامی برای جوانان و همچنین فرهنگ شهرداری، تحلیل او را به گونه‌ای سوگیرانه جلوه می‌دهد.

در کتاب خاطرات مدفون نشده^۱، خسرونزاد با گردآوری مجموعه‌ای از مقالات انسان‌شناسی پیرامون میراث فرهنگی جنگ ایران و عراق به تحریر مجموعه‌ای از اساتید، توجه به باز اندیشی پیرامون پیکرنگاری شهرداری و بازتاب آنها را در جامعه ایرانی را مورد کنکاش قرار می‌دهد. در یکی از مقالات فرومنگر در بازپرسی از استفاده از عکس‌های شهدا به این سوال می‌پردازد که آیا بهره‌مندی از این عکس‌ها در حوزه‌های خصوصی یا عمومی الزاماً کارگری داشته است و همچنین، چه تأثیر و تأثراتی در فرم‌های شناخته شده هویتی بالاخص در هویت ملی خانواده شهدا گذاشته است (خسرونزاد، ۲۰۱۳). همچنین طالبی در مقاله‌ای در این تألیف به بازنمایی شهدا توسط دولت تکنوکرات پرداخته و به این اشاره می‌کند که سیاست و دین می‌توانند با هم‌آمیزی، قدرت ویژه‌ای را برای حکمرانان تولید کند (خسرونزاد، ۲۰۱۳). وی در این نوشته به

1 Khosro Nejad, P. (2013) Unberried Memories: The Politics of Bodies of Sacred Defense Martyrs in Iran Edited by Pedram Khosronejad, London and New York: Routledge.

اهمیت پرداختن به یادگیری‌ها از دریچه تبارشناسی فوکویی، به بررسی کوتاهی از روابط قدرت در ایجاد فرهنگ‌ها و سیاست‌های فرهنگی پرداخته است.

بومباردیر نیز در فصلی از کتاب خاطرات مدفون شده، طی بررسی جامعه شناختی اش به تأثیر نقاشی‌های دیواری می‌پردازد و کارکرد این نقاشی‌های دیواری در خرمشهر را طی جنگ ایران و عراق به زیارتگاه تشبیه می‌کند. وی اگرچه تأکیدش بر نقاشی‌های دیواری در خرمشهر است، اما اهمیت یادگیری‌ها، یادبودها و مکان‌های حافظه‌ای را بازنمایی می‌کند. می‌توان گفت که اگرچه منحصراً مقالات این مجموعه به اهمیت نسلی و کنکاش‌های جامعه شناختی و یا چالش‌هایی پیرامون نسل پس از انقلاب نپرداخته است. اما برآیند مقالات می‌تواند مدخل متمایز و منحصر بفردی را برای موضوعات جامعه شناختی یا جامعه شناسی فرهنگی پیرامون جنگ ایران و عراق ایجاد کند.

کریستین گروبر (۲۰۱۲) نیز به عنوان تاریخ‌دان هنر اسلامی در نوشته خود، موزه شهدا در تهران را با استفاده از روش‌های مردم شناسی مورد پژوهش قرار می‌دهد.^۱ وی بیش از تحلیل ارتباط سوژه‌مندی مصاحبه شوندگان با فرهنگ مادی موجود در موزه شهدا به تحلیلی توصیفی از اهمیت و کارکردهای این موزه در یاد آوردن، سوگواری و همچنین ارجحیت‌های بازدیدی فرهنگی آن از جانب حاکمیت در ایران بعد از انقلاب سخن می‌گوید. این اثر گرچه با نمایی کلی از روایت‌ها سروکار دارد، اما اهمیت روایت‌ها در مکان‌های حافظه‌ای و ایجاد پلات‌هایی برای درک ارتباط میان روایت و مکان حافظه‌ها را گوشزد می‌کند. اگرچه می‌توان گفت که این مقاله با روش‌های جامعه شناختی به این مقوله نگاه نکرده است، اما به طور قطع اهمیت ورود به بررسی کاربردی از موزه‌ها به عنوان مکان حافظه‌ها را در مطالعه پس‌آیندهای^۲ جنگ ایران و عراق و همچنین انقلاب اسلامی در نظر می‌آورد.

می‌توان ادعان داشت، که اگرچه ادبیات موجود در حوزه تاریخ رسمی، یادگیری‌های جنگ ایران و عراق و مکان و محل‌های حافظه‌ای، مورد بررسی جامعه شناختی قرار نگرفته است، لیکن، معدود کارهای انجام شده در حوزه هنر و انسان‌شناسی که در بالا به آن پرداخته شد، دریچه‌های متنوعی برای ورود و پرورش بحث حافظه را مهیا می‌کند. در این مقاله، با بررسی حافظه فرهنگی پیاده سازی شده در سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای در زمان حاکمیت پهلوی و

1 Gruber, C. (2012) The Martyrs' museum in Tehran: Visualizing Memory in Post- Revolutionary Iran, The Journal of visual Anthropology Volume 25 1-2 p:68-97.

2 After effect

متعاقب در دولت جمهوری اسلامی به ظهور یادآوری‌های جمعی می‌پردازیم. بررسی حافظه فرهنگی خود به نمایان سازی گفتمان مسلط و شکاف موجود در بدنه هویت ملی می‌انجامد. آنچه ترومای فرهنگی خوانده می‌شود جز از پیگیری فراموشی‌های جمعی در تاریخ سیاسی ایران بدست نخواهد آمد. از این رو، این مقاله می‌کوشد به چندین سوال در خصوص ارتباط فراموشی و یادآوری در سیاست‌های حافظه و تأثیر آن در ایجاد ترومای فرهنگی در تاریخ معاصر پاسخ دهد.

روش پژوهش

در این مقاله از دو روش گفتمان و مردم نگاری انتقادی استفاده می‌شود. روش‌های مردم نگاری انتقادی و تحلیل گفتمان فوکویی هر دو ریشه در پارادایم پساساختارگرایی دارند. این دیدگاه‌ها متوجه ارتباط متفاوت ابژه با سوژه است. در روش مردم نگاری انتقادی، عمومیت سوژه اهمیت پیدا می‌کند و نتایج خارجی اثرات آن مد نظر قرار گرفته می‌شود. این شیوه به تئوری انتقادی در عمل شناخته می‌شود. مردم نگاری انتقادی روشی است که بر مبنای روش مردم نگاری و نظریه انتقادی شکل گرفته است. در این روش شناخت سوژه‌مندی ابژه‌ها در فاصله‌ای میان ایدئولوژی تا عمل در بسترهای تاریخی، جامعه شناختی و فرهنگی در نظر گرفته می‌شود. این ابژه‌ها عموماً در سازوکارهای نمادین مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و تمیز و تشخیص از وضعیت سوژه‌مندی آنان بر مبنای تاریخ و محدودیت‌های موجود مد نظر قرار می‌گیرد.

همچنین، تحلیل گفتمان فوکویی با نشان دادن اهمیت روابط قدرت از طریق زبان و رفتار به آنها سوژه‌مندی می‌بخشد. در واقع، هر دو روش ابعاد پژوهش‌شان را در سوژه‌مندی جدید ابژه‌ها تعریف می‌کنند و روابط قدرت را شناور و متعین در فضای پیچیده تری می‌بینند. در تحلیل گفتمان؛ فوکو (۲۰۰۲) گفتمان را به عنوان عملی در نظر می‌گیرد که "به طور سیستماتیک ابژه‌هایی را شکل می‌دهد که خود سخن می‌گویند" (فوکو، ۲۰۰۲: ۴۹). سخن گفتن در فهم فوکو از گفتمان، دادن عاملیت به ابژه‌ایی است که در گونه‌های مختلف، سوژه‌مندی را تبدیل به فرم می‌کند. سوژه‌ها، عاملینی هستند که خود سخن می‌گویند. در دانش و قدرت، فوکو از گفتمانی سخن می‌گوید که بصورت اتفاقی ظهور می‌یابد. از این جهت ابژه‌ها جایگاه‌های متفاوتی را اختیار می‌کند و ماورای شرایط ظاهری، پیش می‌روند. او در نوشته‌اش حقیقت و قدرت، اشاره می‌کند که چگونه می‌شود که در لحظاتی خاص و در نظمی

خاص از دانش، این برآمدن‌های لحظه‌ای اتفاق می‌افتد، شتاب یافتن تکامل، این تغییر شکل‌های ملایم و مداومی که به طور معمول مورد تطابق قرار نمی‌گیرند، تغییر می‌یابند؟ (فوکو، ۱۹۸۰: ۳۱). در اینجا فوکو به غیرمترقبه بودن عملیت‌های گفتمانی اشاره دارد، اینکه در کنار قدرت، وضعیت‌های فرهنگی و تاریخی، می‌توانند اشکال گفتمانی را تغییر شکل بدهند و یا آنها را در ارتباط‌های چندگانه‌ای فعلیت بخشند. در این صورت تبارشناس، متغیرهای نامحسوس را تشخیص و نتایج آن را سیستماتیک کلاسه‌بندی می‌کند. در ایجاد پیوند میان بافت‌های قدرت‌های مختلف در وضعیت‌های تاریخی و یا فرهنگی به بررسی موشکافانه، به عمل و یا ممارست‌هایی می‌پردازد، که اینها خود رابطه‌های چند جانبه‌ای را ایجاد می‌کنند. این وضعیت در ارتباط گفتمانی‌شان خطوط مرزی نسبتاً نامشخصی را می‌سازند. اما همانگونه تامبوکو به آن تأکید دارد قدرت از دیدگاه فوکوی متاخر به معنای تک عاملی بودن نیرو یا عاملیت تک قدرت‌های مسلط نیست. بلکه "پیکربندی مجدد آن برای تولید حقیقت، دانش و نهایتاً سوژه اندیشه فوکو، "دانش از جزییات" است. در حقیقت، نظم گفتمانی چیزی جز از دنبال کردن یا ردیابی جزییات نیست (تامباکو، ۲۰۱۳: ۹۰). تحلیل گفتمان در این تحقیق کمک می‌کند تا موضع سوژه‌مندی اشیا را در فهم تاریخی جامعه شناختی قرار دهیم. حافظه فرهنگی از مناسک تا شاعر مبدل به نیروهایی می‌شوند که ارتباط چندگانه قدرت با کنشگر اجتماعی را در بستر سیاسی-تاریخی ایران نمایان می‌سازند.

یافته‌های پژوهش

سیاست‌های حافظه در دوران پهلوی اول و دوم، از الگوهای سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای متداول در اروپا تأثیر گرفت و در این دوران با توسل به بازنمایی فاخری از گذشته ایرانی، بین جامعه و حاکمیت ارتباط برقرار بود. سیاست‌های حافظه در دوران رضا شاه انعکاسی از فرهنگ‌مندی بلا انقطاع در گذشته تاریخی بود؛ تاریخی بدون اپیزودهای سخت و آکنده از افتخاراتی جهان شمول. "نام نهادن پهلوی بر روی حاکمیت سلطنتی"، "بهره‌گیری از تخلص آریامهر" با تأکید بر آریایی‌گرایی، کاربردی کردن اصطلاح پرشین برای ایران و نام نهادن کوروش بر نایب السلطنه محمدرضا شاه، تنها چشمه‌هایی از تعلقات سیاست‌گذاری‌های فرهنگی رضا شاه برای برآوردن ارتباطی خطی با حاکمیت‌های پر افتخار بسیار کهن ایرانی بود (آبراهامیان، ۲۰۰۸: ۱۲۳). حافظه‌های فرهنگی دیگر همچون ادبیات نیز در دوران رضا شاه

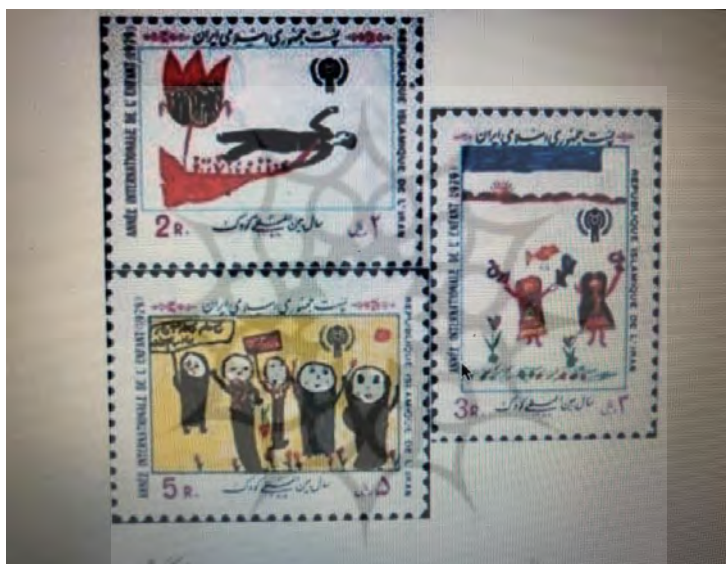
تحت‌الشعاع جریان روشنفکری تحول یافت و تعلقات میهن‌دوستانه که ممارستی کلاسیک محسوب می‌شد، در بطن خود ملی‌گرایی را جهت‌مند کرد. وی با تأکید " بر تمایز ملیت عرب با دین اسلام از یک سو و برجسته کردن زرتشت و تاریخ پیش از اسلام از سوی دیگر، ارتباط محوری میان دین و ملی‌گرایی را مورد نکوهش قرارداد" (وجدانی، ۲۰۱۴: ۱۵-۲۰۵). همچنین، مذهب به عنوان معرفی برای برپاداشتن ملی‌گرایی از میان برداشته شد. اگرچه رضا شاه مخالفتی علنی با اسلام نداشت، لیکن روند جهانی در شکل دادن دولت-ملت‌ها مبتنی بر حذف دین به عنوان نخستین اصل موفقیت، رویکرد وی را در ایجاد رابطه با ملت تحت تأثیر قرارداد. در مجموع سیاست‌های حافظه‌ای رضاشاه برای شکل‌دهی به حافظه تاریخی جدید نسبتاً معیوب و ناتوان به نظر می‌رسد؛ لیک تلاش‌های رضا شاه در دوره سلطنت پسرش به نتیجه رسید.

محمدرضا شاه با ایجاد سیاست‌گذاری‌های جدیدتر، در دستاوردهای مشروطه‌خواهی تغییراتی ایجاد کرد. انتقال تقویم قمری به شمسی، بهره‌گیری از واسطه‌های یادگیری ایران کهن همچون فستیوال هنر شیراز و برپاداشتن مناسک یادبودی از گذشته‌ای فرهمند همچون جشن دو هزار و پانصد ساله نمونه‌هایی از تلاش‌های وی برای بازسازی حافظه تاریخی ایرانیان است (دهباشی، ۲۰۰۷). سیاست‌های حافظه در دوره پهلوی با تکیه بر روایت‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ها، ملی‌گرایی در ایران را با برانگیختن احساساتی پیرامون فرهمندی و کامیابی شکل داد. ایجاد فرهنگ یا مکتب کوروشی و تغییر تقویم باستانی به تقویم سیروس بزرگ، نوشتن گاهنامه پنجاه ساله در سه مجلد و ایجاد جشن دو هزار پانصد ساله، بخش‌های دیگری از پروژه وی در ایجاد تاریخ رسمی بودند. همچنین، سیاست‌های حافظه‌ای حاکمیت در این دوران به حذف تاریخ قومیت‌ها و انکار تنوعات فرهنگی در ملی‌گرایی، کمر بستند. رشد ملی‌گرایی در این دوره در قالب‌های محدود و ساختاربنده شده، فضای بسیار کمی را برای بازنمایی‌های قومیتی باز گذاشت (قانی و هاس، ۲۰۱۲). از این رو، یادآوری آنچه به ظاهر برای حاکمیت ناخوشایند بود و یا مشروعیت حاکمیت را زیر سوال می‌برد، حذف شد. همچنین، نیروهایی برای پرتوان کردن گزینشی یادآوری‌ها و در نهایت ایجاد فراموشی‌های جمعی به کار گرفته شد.

گزینش از یادآوری و فراموشی برای شکل‌دهی به هویت جمعی کنشگران و همچنین ملی‌سازی در طی زمان دچار نوسان می‌شود و با توجه به مناسبات تاریخی تغییر شکل می‌یابد. این در حالی است که ملت‌ها نیز خود در ایجاد حسی مشترک برای ایجاد هویتی مبدل به

کنشگرانی تأثیرگذار می‌شوند. کنشگران اجتماعی در فهم از ملی‌گرایی خود بازگشتی به خود اجتماعی خویش دارند، همانگونه که نورا (۱۹۹۶) نیز به آن اشاره میکند، "شناسایی هویت ما رابطه مستقیم با تذکار ماهیت ملی ما از خودمان دارد" (نورا، ۱۹۹۶: ۱۲). در این شناسایی، ملت‌ها به یادآوری گذشته مشترک‌شان می‌پردازند و ابعاد هویت‌شان را درگرو ایجاد دانشی مشترک می‌کنند. همانطور که آسمان (۲۰۱۶) نیز به آن باور دارد "افراد و گروه‌ها بدون صافی حافظه هیچ راهی برای شکل دادن به هویت‌شان ندارند و مسلماً هیچ مقرر روشن و مطمئنی برای بنیان‌های فعالیت‌شان پیدا نمی‌کنند" (آسمان، ۲۰۱۶: ۲۳). همچنین، گروه‌ها با اشتراک در دانشی از گذشته در مواجهه با موقعیت اجتماعی، سیاسی حال، کنش جدیدی خواهند داشت. سیاست‌های ملی‌گرایی امپریالیستی محمدرضا شاه به همراه محدودیت‌هایی که در بهره‌مندی ملت از مناسک مذهبی ایجاد کردند، جایگاه مناسک را از تشریفات مذهبی به امکان اجتماعی برای مبارزه تغییر داد و تسخیر میدان عاشورایی را در مقابله با یزیدهای زمانه برای طبقه پایین اقتصادی، مهیا ساخت (آقایی: ۲۰۰۴). همچنین، بهره‌برداری از گذشته فاخر در دست حاکمیت با مخالفت عموم مردم مواجه شد و مقاومت در بطن جامعه با مناسباتی از داستان‌های کربلا و خیزش امام حسین در جهت مقابله با فرهنگ حاکم و در عناوین مبارزه با ظلم و ستم همراه شد. شریعتی نیز با دخل و تصرف در حافظه سمنتیک، مشوق پویایی حافظه فرهنگی عاشورایی شد. وی، تصویری از لازمانی عاشورا و لامکانی کربلا بدست داد و بنیان بهره‌گیری از مناسکی فرهنگی-تاریخی همچون عاشورا را مبدل به یادباری‌ای برای شکل دهی به حافظه‌ای سیاسی کرد. همانطور که "کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا" در باز تخیل حافظه‌ای مردم ایران، مبدل به گزاره‌ی تجویزی برای مبارزه با ظلم و جهل شد؛ امری که کنشگر اجتماعی را در بازسازی گذشته به تغییر سوژه‌مندی عاشورا و ابژه‌مندی کربلا هدایت کرد. وی در یکی از سخنرانی‌هایش با گفتن این جمله: "در اسلام می‌بینیم که نبوت پایان پذیرفته، اما جنگ ادامه دارد"، به اهمیت مبارزه‌های پیاپی و مقاومت‌های انتھان‌ناپذیر اشاره کرد. همچنین، وی با روزمره کردن مبارزه سیاسی از دامان فرهنگ عاشورایی و مطرح کردن ایده مبارزه به عنوان رخدادی تمام ناشدنی، تفسیری جدید از سیاست مبارزه ارائه داد. این حافظه فرهنگی در جهت بومی‌کردن و غربی‌زدایی از اندیشه مارکسیسم و ماهیت‌بخشی به مواجه‌ای پسا استعماری از مارکسیسم بود که در هدایت گروه‌های سیاسی مذهبی موثر واقع شد. در نتیجه، انقلاب اسلامی با بهره‌مندی از حافظه‌های سیاسی که در نتیجه فرهنگ عاشورایی

ساخته شده بود به پیروزی رسید؛ یعنی امری که بنیان منش مناسکی را در ایران به عنوان سیاست فرهنگ در حوزه‌های عمومی و خصوصی، نهادهای رسمی و غیررسمی پایه‌گذاری کرد. ایجاد مسیری تاریخی میان اتفاق عاشورا و حال کنشگران اجتماعی در اندیشه روشنفکران دینی و شعائر سیاسیون، خوانش و رویداد شکل‌گیری هویتی ایرانیان پسانقلابی را رقم زد. حادثه کربلا با جایگیری در ابتدای روایت تاریخی- اجتماعی انقلابی‌گری در ایران پسانقلابی، کشگر اجتماعی را به بازتخیلی از میان آنچه از نظر اجتماعی زیست نکرده است تا حرکتی که با شراکت در آن، آینده اسلام را معین خواهد کرد، گره زده شد.



تمبرهای پستی- سال بین‌المللی کودک

همچنین، حافظه فرهنگی عاشورا در تمبرها، پوسترها و نقاشی‌های دیواری پیرو اشاعه درکی ماورایی از اتفاقی زمینی همچون دفاع از کشور و دگردیسی ملی‌گرایی، کنشگران اجتماعی را در مواجهه با اشیاء ممکن ساخت. بی‌شک، بهره‌گیری از واسطه‌هایی بصری همچون نقاشی‌های دیواری، جشن‌ها، یادبودها و تمامی مکان‌های حافظه‌ای که محلی برای ایجاد حافظه عمومی محسوب می‌شوند، مولد یادگیری‌هایی شدند که جهادی‌گری، انقلابی‌گری و دفاع از مرز را در راستای یکدیگر قرار داد. نمادی همچون لاله قرمز پاسدار حافظه فرهنگی انقلاب در بدنه ترکیبات جدید سیاست‌های حافظه‌ای و رنگ قرمز به عنوان المانی برای یادآوری ایثار به شکل

قطره مبدل به سمبل‌هایی در شکل‌دهی به حافظه شدند. از این رو، حافظه فرهنگی در مراجعتی دائمی به عاشورا و در جهت ایجاد فضاهای حافظه‌ای برای ترویج از خود گذشتگی و ایثار شد. سمبل‌های برگرفته از مبارزه سیاسی "سردار شهدا امام حسین" و فرهنگ منبعث از آن خلاءهای حافظه‌ای و فاصله با اتفاقات معاصر را کثرت بخشید.



نقاشی دیواری شهدا، تهران - ۱۳۹۶

"مرگ برای مرز" مبدل به سوژه‌ای بی ارتباط با ملی‌گرایی و انتخابی توجیه پذیر از نظر دینی شد. ایدئولوژی که پیش از این، سر پیکان پیکار خود را به سمت امپریالیسم نشانه رفته بود، مقابله برای حفظ مرز را مبدل به جهادی معنوی بین سپاه کفر و اسلام قرارداد. به عنوان مثال، گفته مشهور امام خمینی: "جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد"، بر اهمیت ایدئولوژی جامع تری از مقابله برای مرزهای کشور اشاره داشت. همچنین، استفاده از کلام "زنده یاد" در یادآورن شهدا، به اهمیت اخلاقی پاسداری از یاد شهدا به عنوان مسئولیت عموم تبدیل شد (فرومنگر، ۲۰۱۳: ۵۰). جهاد در راستای پایبندی به آرمان‌های انقلاب، از زمان انقلاب تا امروز به منظور تهییج و تشویق گروه‌ها برای حفاظت از سیاستگذاری‌های غیرمنعطف مورد استفاده قرار گرفت. همانگونه که خاور (۲۰۱۴) اظهار دارد: "برخلاف آنچه پشت پرده تمایلات انقلابیون در اسلام طی نیمه دوم سده بیست بود، هدف شهادت با جهاد، گره خورده است. شهادت به پدیده‌ای کلان در جهت بسیج مردم، بالخصوص جوانان، توسط حکومت‌ها به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف مربوط می‌شود..." (دهقانی و هرش، ۲۰۱۴: ۱۶۹). به عنوان

مثال، گفته مطهری: «این جوانان ما، به راههای آسمان آشنا ترند تا به راههای زمین» نمونه‌ای از سیاست‌های حافظه‌ای برای تبدیل جنگ به مقوله‌ای معنوی است. لازم به ذکر است که نزدیک بودن زمانی جنگ ایران و عراق با انقلاب، اهداف انقلاب و جنگ را در راستای یکدیگر قرار داد و به این شکل بهره بردن از اِلِمان‌های مشترک فرهنگی را افزایش داد (خسرونژاد، ۲۰۱۳). همانطور که شهید اوینی (۱۳۷۸) اظهار می‌دارد: "جنگ مهمترین مسئله همه ایرانیانی است که به انقلاب اسلامی تحت رهبری امام خمینی، باور دارند. بنابراین زندگی ما و زندگی اسلام بطور مستقیم به نتیجه دفاع مقدس وابسته است". سخنان شهید اوینی نیز بر پیوستگی انقلاب و جنگ ایران-عراق اشاره دارد. به این شکل که شرکت در جنگ به عنوان ادای تکلیف و جنگ به عنوان دفاعی مقدس، مبارزه‌ای در جهت اجرای عدالت تفسیر شده است (خسرونژاد، ۲۰۱۳). امکانی که مواجهه با اهداف دولت برای ایجاد هویتی ملی را در فاصله کوتاه تری امکان‌پذیر ساخت. از این رو اجتماعی کردن هویت شهیدایی محلی را برای آشتی‌هایی تکرار پذیر با مقوله جهاد شد. اتفاقی که معادلات سیاست حافظه در ایران پسانقلابی را مؤکداً در ترکیبی جامع از عاشورا قرار داد و در نتیجه، دین را جهت ساختن هویت ملی مهم ساخت.



اسامی شهدا بر سردر کوچه‌ها، تهران-۱۳۹۷

در دهه اول پسانقلاب، استفاده بصری از رنگ قرمز، قطره‌های خون در نقاشی‌های دیواری، همگانی سازی فضاهای سوگواری، در ایجاد همبستگی اجتماعی، موفقیت آمیز به نظر می‌رسید. لیکن، پیکر نگاری‌های دیواری از شهیدان برگزیده توسط بنیاد شهیدان، نام گذاری‌های خیابان‌ها و بزرگراه‌ها با اسامی آنان، فرهنگ‌های سوگواری، طی زمان به ایجاد

چارچوب‌هایی از سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای منجر شد. استمرار در روند حفظ همگونی در ایجاد حافظه‌ای مشترک از اتفاقات تاریخی، خود تأیید کننده اهمیت فراموشی در بحث حافظه در امروز ایران است. اینکه چه چیز را به یاد می‌آوریم (بعنوان دستاورد قرن بیستم)، جای خود را به اهمیت چه چیز را فراموش می‌کنیم می‌دهد. سیاست‌زدگی حافظه و در رویکرد فرهنگی آن سیاست‌زدگی از حافظه فرهنگی، همگی در راستای آنچه هویسن (۱۹۹۵) آن را "وسواس‌های حافظه‌ای" می‌داند، محقق می‌شوند (هویسن، ۱۹۹۵: ۲۱). وسواس‌های حافظه‌ای احیای مجدد روایت‌های برساخته یا خود ساخته از اتفاق تاریخی و مرتبط کردن آن به موزه‌ها و نمایشگاه‌ها جهت بازنمایی است. سواد بصری یا به گونه‌ای، سوادى که ما از طریق ارتباط چشم با واسطه‌های دیداری همچون روزنامه‌ها، تلویزیون، بلبوردها، نوشته‌ها و نقاشی‌های دیداری پیدا می‌کنیم، همگی سواد حافظه‌ای ما را ممکن می‌سازند.

سیاست‌های فرهنگی دولت‌های پسانقلابی، با دنبال کردن استراتژی‌های بخصوصی در تملک از حافظه، روندی در جهت ایجاد همدلی‌های اسقرار یافته در پی گرفت. این سیاست‌های فرهنگی با تحکیم هویت شهدایی در هویت‌سازی ملی، به مدیریت توانمندی‌های موجود در حافظه پرداخت و با کاربردی کردن مفاهیمی ماورائی در جریان ملی‌گرایی، نسل پسانقلابی را نیز به فهمی همسان تشویق کرد. این سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای در راستای آفریدن مشروعیتی در تضاد با دیگری غیر جهادی، دیگری غیر مستضعف و دیگری مستکبر، سکویی برای مواجه با گذشته دردناک خلق کرد. امری که انبوه‌سازی حافظه‌ای را توسط نهاد حافظه‌ها مبدل به گفتمانی جهت حفظ میراث انقلابی قرار داد.



نمایی از بوسترالی بیت القدس میدان ولی عصر- سال ۱۳۹۷

در حقیقت زندگی روزمره نسل پس از انقلاب با توجه به بهره‌گیری سیاست حافظه‌ای‌گزینی، سوءاستفاده از حافظه فرهنگی و در نتیجه سوءاستفاده از قدرت استنباط می‌شود (زرپاول ۲۰۰۶ و ریکور ۱۹۹۹). سرکوب‌ها یا تشویق‌ها می‌توانند سکوتی را ایجاد کنند^۱ که نهایتاً به انکار بخشی از گذشته می‌پردازد (فوکو، ۲۰۱۲). همانطور که گفته شد، سیاست‌های حافظه‌ای در طراحی باورهای یک ملت و استقرار حافظه‌ای مشترک، گذشته تاریخی را بشدت تحریف می‌کند. عدم توازن یادآوری‌ها و فراموشی‌ها در بطن حافظه اجتماعی، کنکاش جهت یادآوردن گذشته را تشویق می‌کند. همچنین، طی زمان با انفصال از یادآوردن برخی از اتفاقات تاریخی و یا آگاهی از سکوت‌های استقرار یافته از بعضی از اتفاقات، کنشگر اجتماعی دچار گسست از معنی و گرفتن فاصله از نقش‌پذیری اجتماعی در بستر تاریخی می‌کند. ایجاد وسواس‌های حافظه‌ای و همچنین تکرار ابر روایتی از گذشته جامعه را باترومایی فرهنگی روبرو می‌سازد. اتفاقی که پیوسته از انقطاع معنی و هویت تاریخی گواهی می‌دهد و آشکارا به عدم موفقیت دولت‌ها اشاره دارد. این شکل از گسست میان معنی‌سازی تاریخی و هویت در بستر جریان‌های اجتماعی و سیاسی رشد می‌کند؛ زمینه‌ای که روایت از خود اجتماعی و خود ملی را به چالش می‌کشد و تعهدات کنشگر اجتماعی را در رابطه با دولت-ملت فرو می‌ریزد. این گسست در مواجهه با تشدید فراموشی‌های جمعی به امری فرهنگی مبدل می‌شود. در ترومای فرهنگی اجتماعی، تعادل میان فهم از گذشته برای ساختن آینده‌ای مستحکم متزلزل است و ادامه‌پذیری آن، قطع پیوند اجتماعی میان دولت و ملت دامنه‌ساز شکنندگی هویت ملی می‌شود. حاکمیت‌های پیشاانقلابی و دولت‌های پساانقلابی در ایران با ایجاد خلاءهای حافظه‌ای و سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای غیر منعطف، به خوانشی جهت‌مند از گذشته تاریخی اهتمام ورزیده‌اند و تعدد خوانش‌های تاریخی را با ایجاد حافظه رسمی محصور کرده‌اند. اتفاقی که نه تنها سبب شکل دهی به گفتمانی مسلط می‌شود بلکه آفریننده بحران‌های هویتی ادامه‌دار و در رأس آن گسست از هویت ملی است.

نتیجه‌گیری

خلاءهای حافظه‌ای در سیاست‌های حافظه‌ای شاه، شگرد حافظه فرهنگی را دفع کرد و ناخرسندی از سیاست‌های فرهنگی را در بطن تنش میان حاکمیت و مردم قرارداد. سیاست‌های

1 The history of sexuality, Volume one, Micheal Foucault.

حافظه‌ای محمدرضا شاه به ادامه‌پذیر شدن سلطه فرهنگی‌ای نامتعارف و همچنین اشاعه حافظه فرهنگی‌ای غیر کاربردی در بستر تاریخی اجتماعی ایران انجامید. استمرار در بازسازی حافظه‌ای مشترک در جهت ایجاد سنت‌های فرهنگی و به ثبت رسانیدن ترکیبات جدید میهن/ملی پرستی با بهره‌گیری از مکتب کوروشی و توسل به گذشته‌ای فرهمند به تنومندسازی پیکر تاریخی کهن و فاصله گرفتن با اتفاقات مؤخر تاریخی انجامید. از این رو، نیت‌های سیاست‌های حافظه در به سر انجام رساندن هویتی یکپارچه، بستری برای ظهور نارضایتی‌ها و انقلابی‌گری ملت ایران شد.

به همین شکل، دولت‌های پساانقلابی در ایران با ایجاد سیاست‌های حافظه‌ای، همچون بسیاری از دولت‌های نو خواسته در جهان، واسطه‌های فرهنگی را برای ایجاد مسیری جهت مشروعیت بخشی به حاکمیت خود قرار دادند. لیکن، فرهنگ‌های بصری جهادی‌گری و شهادت طلبی، بیش از آنچه می‌بایست، به انبوه‌سازی حافظه‌ای، برپایی وسواس‌های حافظه‌ای و کنترل بازنمایی از گذشته مشترک انجامید. دولت‌های پساانقلابی با ایجاد نهادهای فرهنگی و پیاده کردن سیاست‌های حافظه‌ای در رسانه، فضاها، شهری، مناسک و یادبودها به تولید ابر روایتی اهتمام ورزیدند و بازنمایی گذشته را در کادری بخصوصی ساختار بندی کردند. به شکلی که حذف بخشی از گذشته مشترک در حافظه رسمی، موجبات تجریه تروماتیک فرهنگی را مهیا ساخت.

انقلاب اسلامی خود نمایی از تلاش گروه‌ها و جمعیت‌ها برای تغییر سازنده و ایجاد دولت-ملتی جهت پایان بخشی به بحران‌های هویتی بود. لیکن، تشویق یادآوری‌های گزینشی و شدت بخشی به آن توسط دولت‌های پساانقلابی، در ایجاد ترومای فرهنگی نقش جدی داشته است. فراموشی‌های گزینشی از طرف حاکمیت و تجمع حافظه فرهنگی در راستای ایجاد باز تخیلی یکدست از گذشته، به افزایش سردرگمی میان گذشته تاریخی و شکل‌گیری خودملی انجامیده است. همچنین، خلاءهای حافظه‌ای در بازنمایی تاریخ معاصر ایران بی‌شک به ایجاد گسست‌هایی در ملی‌گرایی انجامیده است. اهمیت بازنمایی عادلانه از گذشته و مهیا کردن شرایطی برای نمایش حافظه‌های فرهنگی متعدد، می‌تواند از ادامه یافتن ترومای فرهنگی ممانعت کند. یعنی امکانی که فرآیند سیاست‌گذاری‌های حافظه‌ای را به گروه‌های متفاوتی از مردم می‌سپارد و نقش این گروه‌ها را در شکل‌دهی به تاریخ ایران پراهمیت می‌انگارد.

منابع

- 0 دسترسی آنلاین <http://old.aviny.com/> مرتضی آوینی، آینه جادو، سال انتشار ۱۳۷۸
- 0 روح الله خمینی، صحیفه نور، جلد ۲۰، سال انتشار ۱۳۸۱ صفحه ۲۳۶
- 0 رهبرانقلاب: شهید آوینی میگفت، این جوانهای ما به راههای آسمان آشنا ترند تا به راههای زمین/حضور رهبرانقلاب در مراسم تشییع شهید آوینی دسترسی آنلاین <https://khabarban.com/17988919/>
- 0 Abrahamian, E. (2008) A history of modern Iran. Cambridge: Cambridge University Press.
- 0 Aghaie, S-K. (2004) The martyrs of karbala: Shi'i symbols and rituals in modern Iran. USA: University of Washington Press.
- 0 Alexander JC & Eyerman, R & Giesen B, Smelser N.J& Sztompka P, (2005) Cultural Trauma and Collective Identity. United States of America: University of California Press
- 0 Assmann, A. (2016) Shadows of trauma: memory and the politics of postwar identity, Translated by Sarah Clift, Translation edition (1 Dec. 2015). New York: Fordham University Press.
- 0 Assmann J & Czaplicka J, Collective Memory and Cultural Identity, New German Critique, No. 65, Cultural History/Cultural Studies (Spring - Summer, 1995), pp.125-133.
- 0 Benjamin, W. (1968) Illuminations: Essays and Reflections, trans. H. Zohn, ed.H. Arendt. New York: Schcken Books.
- 0 Connerton, P. (1989) How Societies Remember. Cambridge: Cambridge University Press.
- 0 Confino, A. (1997) Collective memory and cultural history: problems of method. The American Historical Review, (Vol. 102, No. 5), pp. 1386-1403.
- 0 Dabhashi, H. (2007) Iran: a people interrupted. United States of America: The New Press.
- 0 Erll, A (2008), The invention of tradition in Cultural Memory Studies. An International and Interdisciplinary Handbook, Edition: Media and Cultural Memory 8, Publisher: W. de Gruyter, Editors: A. Erll, A. Nünning, pp.85-96
- 0 Eyerman, R. (2008) Cultural trauma: slavery and the formation of African American Identity in Alexandr J. C. The Assassination of Theo Van Gogh: From social Drama to cultural trauma, and co. United States: Duke University.
- 0 Fromanger, M. (2013) Variations in martyr's representations in south Tehran's private and public spaces. In P. Khosro Nejad (Ed.) Unburied memories: The politics of bodies of sacred defense martyrs in Iran. London: Routledge.
- 0 Foucault M (2002) Archaeology of Knowledge By Translated by A.M. Sheridan Smith, London and new york routledge.
- 0 Foucault M. (1980) Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-1977 و Pantheon Books, 1980
- 0 Ghanea-Hercock, N. & Hass, B. (2011) Seeking justice and an end to neglect: Iran's minorities today. Contributor: Minority Rights Group International.
- 0 Halbwachs, M. ([1926] 1992) On Collective Memory, Chicago: Chicago: University Press.

- 0 Hobsbawm, E. (1983) Introduction: Inventing traditions, in E. Hobsbawm and T. Ranger (eds) *The Invention of Tradition*, pp. 1–14. Cambridge: Cambridge University Press.
- 0 Hodgkin. K.& Radstone, S. (2003) *Contested Pasts: the politics of memory* London: Routledge
- 0 Heimo, A. & Peltonen, U-M. (2003) *Memories and histories, pulic and Private: After the Finnish Civil War 42-57*, In (Ed.) K, Hodgkin & Radstone, S. *Contested Pasts: the politics of memory*. London: Routledge.
- 0 Huyssen, A. (1995) *Twilight Memories*. London: Routledge.
- 0 Fromanger, M. (2013). Variations in martyr's representations in south Tehran's private and public spaces. In P. Khosro Nejad(Ed.) *Unberried memories: The politics of bodies of sacred defense martyrs in Iran*. London: Routledge.
- 0 Irwin-Zarecka, I. (1994) *Frames of Remembrance*, New Brunswick: Transactions Book
- 0 Khavar, k. (2014) *Martyrdom in Light of Arab Spring*. In Dehghani, S &Horsch, S(Ed.) *Martyrdom in the Modern Middle East*. Berlin: Ergon Verlag Press.
- 0 KhosroNejad, P. (2013). Introduction: *Unberried Memories*. In P, Kosro Nejad *Unberried Memories: The Politics of Bodies of Sacred Defense Martyrs*. London: Routledge.
- 0 Schwartz, B. (1982). The social context of commemoration: A study in collective memory Source: *Social Forces*, Vol. 61, No. 2 (Dec), pp. 374-402.
- 0 Smelser J Neil (2008) *Psychological Trauma and Cultural Trauma in The Assissassination of Theo Van Gogh: From social Drama to cultural trauma*, Alexandr J cC, and co. United States: Duke University.
- 0 Smith, D, A. (2009). *Ethno-symbolism and nationalism: cultural approach*. London: Taylor & Fransic Ltd, Routledge
- 0 Tombouka, M. (2013). *A Foucaudian Approach to Narative in Doing Narrative research* Andrews M and co. London: Sage publication.
- 0 Olick, JK. (1998) Introduction: *Memory and the Nation: Continuities, Conflicts, and Transformations* *Social Science History*, Vol. 22, No. 4, Special Issue: *Memory and the Nation* (Winter), pp. 377-387.
- 0 Nora, P. (ed.) (1996a) *Realms of Memory*, Vols 1–3, trans. A. Goldhammer. New York: Columbia University Press.
- 0 Ozouf, M. (1988) *Festivals and the French Revolution*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- 0 Ricoeur, P. (1984) *Time and Narrative* translated by Kathleen Mcloughlin & David Pellauer. Chicago: Chicago University Press.
- 0 Roediger H. L. & Wertsch J. V. (2008). Creating a new discipline of memory Studies, , *Memory Studies Journal*, January 1, 2008; pp. 9–22.
- 0 Pearson, R. (1999) *Custer loses again: the contestation over Commodified public memory*, in D. Ben-Amos and D. Weissberg (eds) *Cultural Memory and the Construction of Identity*, pp. 176–201. Detroit, MI: Wayne State University Press.
- 0 Vejdani, F. (2014). The place of Islam in interwar Iranian nationalist historiography. In S.K. Aghaie & Marashi, A(Ed.) *Rethinking Iranian nationalism and modernity*.United States of America:University of Texas Press.
- 0 Weber, M. (1978) *Selections in Translation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 0 Zerubavel, E. (2003) *Terra Cognita: The mental discovery of America*, New Brunswick (U.S.S) and London (U.K): Transaction Publishers.